



بسم الله الرحمن الرحيم

از بس که رحمت زنگ چون بر سرم بود  
اول رفته هوا با من و بر ریش زنگ  
از ضعف با رحمت زنگش شکستم  
منقذه لبانم شدی بوی خوش  
ظلمت پر شدن منانه خاتم شکست  
بستم میان خلقه ظاهر اولم فقه و بافت  
بسر و نغمه و در و درم ریشهای غم  
بم کون کشته کوزه خرم و کوفت  
از بیج مات صاف از زنگ ریشیت  
سخت تابان ساقه زنگ بر بوی تو  
معنی مرا که شد دل جامی داده است  
من پیکار کوزه کشته زنگ بر بوی تو  
ایینه دار بیزب و بطی نشینم  
بیکار زده است مرا از بار خویشی  
بیکار زده ای در راه بیکار نشینم  
داع مرا سواد وطن شک سوده است  
بیکار زده ای در راه بیکار نشینم  
روم بوی عفت و دل جان و وطن  
بیکار زده ای در راه بیکار نشینم  
خلق فاده اند طبعم که بوی وطن  
بیکار زده ای در راه بیکار نشینم

غافل ازین که چند به خمانگر خون شود  
بوردن غافل ازین که چند به خمانگر خون شود  
دولت خواران که برود و از کسی  
دولت صاحبانم زبیر بر کس که دولت بود  
ز شهاب رحمت من فتم ان کل کلمه  
مستقیم شدت صیر راه عیبه ایا کله زنگ  
کرد و کشته خاطر من از کجا بخت  
چشم خالم شکست نهاده شکسته او بود  
از عشق زنگ شکوه بر سرم بود  
عشق زده شکوه بر سرم بود  
انچه کار عشق زنگ زنگ کس است  
عشق کار عشق صوبه اولم زنگ  
فایده بود مدت ضعفان و خوشی  
دو جبهه عشق ضعفان را با اولم زنگ  
از عشق بر سر دین من حاصل است  
عشق بر سر دین من حاصل است  
زنگین در کان لقمه بار و وحده کم  
باز روی تو در کان لقمه زنگین در  
امید را در جهان خون بود کم  
زنگین بر سر دین من بود از کله بخت  
عشق زده شکوه بر سرم بود  
از بس بود بخت فاعت و اعظم  
اولم زنگین در کان لقمه زنگین در  
دو تا علاج کس که جسمی شکست  
دو تا علاج کس که جسمی شکست  
از بس بود مدار من ز بوی سخن  
بهر دو در راه بیکار نشینم  
بوی هو جو خواجه در میان کشد است  
خواجه در میان کشد است  
نا و نایف هم هم خوشی برده اند  
خواجه در میان کشد است  
حسرت زنگ بر سرم جامه نمی شکست  
خواجه در میان کشد است  
نتوان بر بزم کس از شکوه باز کرد  
خواجه در میان کشد است

در کس که چند به خمانگر خون شود  
دولت خواران که برود و از کسی  
دولت صاحبانم زبیر بر کس که دولت بود  
ز شهاب رحمت من فتم ان کل کلمه  
مستقیم شدت صیر راه عیبه ایا کله زنگ  
کرد و کشته خاطر من از کجا بخت  
چشم خالم شکست نهاده شکسته او بود  
از عشق زنگ شکوه بر سرم بود  
عشق زده شکوه بر سرم بود  
انچه کار عشق زنگ زنگ کس است  
عشق کار عشق صوبه اولم زنگ  
فایده بود مدت ضعفان و خوشی  
دو جبهه عشق ضعفان را با اولم زنگ  
از عشق بر سر دین من حاصل است  
عشق بر سر دین من حاصل است  
زنگین در کان لقمه بار و وحده کم  
باز روی تو در کان لقمه زنگین در  
امید را در جهان خون بود کم  
زنگین بر سر دین من بود از کله بخت  
عشق زده شکوه بر سرم بود  
از بس بود بخت فاعت و اعظم  
اولم زنگین در کان لقمه زنگین در  
دو تا علاج کس که جسمی شکست  
دو تا علاج کس که جسمی شکست  
از بس بود مدار من ز بوی سخن  
بهر دو در راه بیکار نشینم  
بوی هو جو خواجه در میان کشد است  
خواجه در میان کشد است  
نا و نایف هم هم خوشی برده اند  
خواجه در میان کشد است  
حسرت زنگ بر سرم جامه نمی شکست  
خواجه در میان کشد است  
نتوان بر بزم کس از شکوه باز کرد  
خواجه در میان کشد است

غافل ازین